

## تاریخ جوامع تاریخ زندگی مردم و مبارزه طبقاتی است

تاریخی که ما کمونیستها از آن سخن می‌رانیم، تاریخی است که نمی‌شود آن را جعل کرد. این تاریخ، تاریخ دوستی ملل و طبقه کارگر و همه پابرهنگان سراسر گیتی است. این تاریخ، تاریخ بشریت مترقی، تاریخ **ماست**. تاریخی که با تاریخ **آنها** تفاوت دارد. یا با ما و یا با آنها، راه دیگری نیست. این تاریخ در روز قطعی جدال، جشن دست در دست هم بودن پنج قاره را در جهان برگزار می‌کند. در جهانی بدون تبعیض نژادی، بدون نقض حقوق بشر و ملل، بدون وجود استثمار و بهره‌گشی انسان از انسان. در جهانی بدون طبقات در سراسر هر پنج قاره. تنها در چنین زمانی آن حلقه‌های دوستی ملل قاره‌ها، نماد واقعی المپیک پیروز مایند.

ولی تاریخ آنها که ما با نیستند و در مقابل مایند، تاریخ دوستی ملل نیست، که در دوایر پنجگانه، مانند پنج تن، دست در گردن یکدیگر انداخته‌اند، و آنرا نماد المپیک جا می‌زنند. تاریخ آنها، تاریخ زخم و چرک و خون است، تاریخ تجاوز به پنج قاره است. تاریخ تجاوز به حقوق ملل، تاریخ تجاوز به حقوق بشر است.

این تاریخی است که ما به مردم نشان می‌دهیم، تاریخ واقعی تحولات و تکامل جوامع بشری است. تاریخ امپریالیست فرتوت انگلستان تاریخ تبلیغات ارزان قیمت و هولیوودی و برتری طلبانه‌ی نژادی است.

در روز جمعه ۵ مرداد ۱۳۹۱ مطابق ۲۰۱۲/۰۷/۲۷ مراسم بازیهای المپیک در شهر لندن افتتاح شد. بی بی سی از این مراسم بنام "سفری در دل تاریخ بریتانیا" سخن گفت و نوشت:

"همه فکر می‌کردند بعد از مراسم افتتاحیه پر زرق و برق المپیک پکن با آن همه هنرهای نمایشی و رقص و رژه، دیگر برای افتتاحیه یک المپیک چه مراسمی می‌توان تدارک دید."

همه چیز با انقلاب صنعتی شروع شد. زمین سبز و زیبایی که کارگران و سرمایه‌داران و جب به جب آن را آلوده به تولیدات صنعتی کردند و در کمتر از نیم ساعت نمایش به جز بودکش‌های کارخانه و چرخه‌های صنعتی که در حال چرخیدن بود چیزی باقی نماند و در آخر هم این چرخه صنعت حلقه‌های المپیک را تولید کرد و به احترامش همگی کلاه از سر برداشتند.

در این میان البته کارگردان اشاره‌های کوتاهی هم به اتفاقات تاریخی کرد از جمله جنبش حق رأی برای زنان بریتانیا.

بعد از آن تصاویری در مکانی دیگر جیمز باند را نشان دادند. شاید آن لحظه بسیاری منتظر دیدن یک تبلیغ تلویزیونی بودند، اما جیمز باند وارد اتاقی شد که زنی با موهای سفید در حال نوشتن بود. جیمز باند مودبانه ایستاد و با سرفه کوتاهی حضور خود را اعلام کرد. وقتی سر زن به سمت دوربین برگشت کسی نبود به جز ملکه بریتانیا، الیزابت دوم و طنز ماجرا وقتی اتفاق افتاد که جیمز باند و ملکه تصمیم گرفتند از داخل هلی کوپتر و با چتر نجات به داخل ورزشگاه المپیک ببرند. پرواز و حتی فرود بازسازی شده ملکه در محل برگزاری مراسم از شوخی‌های شیطننت آمیز دنی بویل با همه چیز بود.

پس از آن مراسم پر شد از معرفی چهره‌های فرهنگی و هنری بریتانیا. از قصه خوانی جی کی رولینگ نویسنده کتاب هری پاتر برای بچه‌های پیرامه پوش، تا از آسمان فرود آمدن مری پاپینز شخصیت دوست داشتنی برای کودکان و حتی بزرگسالانی که کودکی شان پر بوده از قصه‌های این بانوی اعجاب انگیز..."

همین اعترافات بی سر و ته پرده از ماهیت سیاسی ورزش بر می‌دارد. هر کس المپیک پکن را دیده باشد می‌داند که از آن تاریخ به بعد مراسم افتتاحیه حاوی مضمونی تاریخی اجتماعی و هنری و فرهنگی خواهد بود. المپیک پکن ملاک‌هایی خلق کرد که از آن ببعد سایر دولی که این مراسم را برگزار می‌کنند به سادگی نمی‌توانند از کنار آن بگذرند و از تأثیرات آن بر حذر باشند. دیگر نمی‌شود با نمایشات تبلیغاتی بنجل، سر و ته مراسم افتتاحیه را بر هم آورد. عامل مهم تحول و تکامل بشر و سیر تحولات تاریخی را شما برای نخستین بار در پکن شاهد بودید. غیر از این هم نمی‌شد، زیرا که چین سرمایه‌داری کنونی، از دل سوسیالیسم گذشته و با خیانت به آن توسط رویونیستها، به درآمده بود، دستاوردهای سوسیالیسم را نمی‌شد و نمی‌شود یک شبه نابود کرد. ولی در پکن نیز از مستعمره بودن چین و تجاوز امپریالیستها به آن و جنگ تریاک برای خوش آمد امپریالیستها بریتانیا، فرانسه، آلمان و ژاپن حرفی زده نشد. از تاریخ راه پیمانی طولانی ارتش سرخ مانوتسه دون خبری نبود، از جنگ توده‌ای طولانی و نابودی فنودالیسم و انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا سخنی به میان نیامد. در پکن نیز کسی از جنگ بزرگ ضد ژاپنی و پیروزی حزب بزرگ کمونیست چین و دستاوردهای عظیم سوسیالیسم که سکوی پرش سرمایه‌داری کنونی چین شده است خبری نبود. در پکن نیز برای خوش رقصی برای سرمایه‌داری انحصاری جهانی نه به ۵ حلقه المپیک، بلکه به ۱+۵ آویخته بودند و انقلاب کبیر اکتبر چین را که پیروزی عظیم پرولتاریا و دهقانان چینی برهبری حزب بزرگ کمونیست چین بود لاپوشانی کردند. رویونیستها در قدرت، همدستان امپریالیستها هستند و بخاطر آنها برای نمایش درجه صمیمیت و وفاداری خویش به جهان سرمایه‌داری، دستاوردهای بزرگ سوسیالیسم را قربانی کردند و به طبقه کارگر چین خیانت نمودند. در المپیک پکن از درجه بالای استثمار طبقه کارگر چین که با نیروی حیاتبه ارزشمندترین وجه کالا برای سرمایه‌داری چین و ریختن در بازارهای فروش جهانی تولید می‌کند و قربانی فجیع استثمار بروکراتیک حاکم است اشاره‌ای نبود. چین سرخ به چین سیاه بدل شد، به چین خروشچی.

انگلیسها فقط تلاش کردند یک کپی ناشیانه از روی نمایش تاریخ تحولات جامعه چین بنمایند و آنرا بر تاریخ بریتانیا انطباق دهند. ولی آنها با خودبزرگ بینی و با بی‌شمی آن مراسم عظیم و نوآوری بزرگ را به عبارت "پر زرق و برق المپیک پکن" خلاصه کرده و آنرا کم ارزش جلوه می‌دهند. استعمار فرتوت بریتانیا برنامه افتتاحیه المپیک را برای جعل تاریخ و تبلیغات دروغگین برای فریب افکار عمومی تدوین کرد و برگزار نمود و طبیعتاً از المپیک رویونیستها چین برای جعل تاریخ الهام گرفت. این نمایش جعل تاریخ نشان می‌دهد که تاریخ نگاری

یک امر طبقاتی است و هر طبقه ای تاریخ را از منظر منافع طبقاتی خویش می نویسد. تاریخی تنها قابل اعتماد و استناد است که تاریخ مبارزه و زندگی مردم باشد و نه تاریخ زندگی شاهان، شاهزادگان، امراء و شیوخ و امیران.

تاریخ رویزونیستها تاریخ امپریالیستی است و نه تاریخ تجلیل از مبارزه طبقه کارگر و خلقهای ستمکش سراسر جهان.

این برنامه افتتاحیه از تحول جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی انگلستان صحبت می کند و صحنه های مربوطه را با یاری صنعت سینما و ساختمان دکور، ماهرانه به نمایش می گذارد، ولی پنهان می کند، که منظور از این صحنه سازی ها، همان پیروزی نظام سرمایه داری بر فئودالیسم است. در این تاریخ، تاریخ استعمار خونریز بریتانیا در سراسر جهان جایی ندارد. نه از کمپانی هند شرقی و ملی کردن صنعت نفت ایران، دادگاه لاهه و کودتای ۲۸ مرداد صحبت می شود و نه از سرکوب مبارزه استقلال طلبانه مردم آمریکا بر ضد استعمار انگلستان. نه از سرکوب مبارزات خلق چین و نه خلق کنیا و سایر خلقهای آفریقا سخن در میان است. از اشغال جزیره فالکلند در سواحل آرژانتین حرفی در میان نیست. در این تاریخ جعلی، نقش کثیف نظام آپارتاید آفریقای جنوبی که دست دراز شده استعمار انگلستان در آفریقا بود، کتمان شده است. از برده داری سیاهان و گسیل میلیونی آنها به آمریکا و انگلستان و فروش این انسانهای زجرکشیده و به غل و زنجیر بسته، یک کلمه پیدا نمی کنید. توگویی مصر و سودان و عراق ... در زیر تازیانه های استعمار کهن انگلستان نبوده اند و یا تولد "حرام زادگانی" نظیر عربستان سعودی و اردن هاشمی و امارات متحده عربی، دست پروده این روباه مکار نیستند. هنوز خلیج فارس از میراث استعمار انگلستان زجر می برد و بحرین قربانی سربازان متجاوز عربستان سعودی است. از تاریخ بریتانیا سخن می رود، ولی از نقش این امپریالیست در تقسیم جهان بعد از جنگ اول جهانی و نقش آنها در جنگ دوم جهانی و حمایت از سلطنت پادشاهان اسپانیا در مقابل جمهوریخواهان و تنظیم توافقنامه چکسلاواکی که این کشور را دو دستی به هیتلر تقدیم کرد تا مرزهای آلمان نازی به مرزهای شوروی لنینی-استالینی نزدیکتر شده و امکان تجاوز به شوروی را افزایش دهد، در میان نیست. از سکوت امپریالیست انگلستان در زمان اشغال کشور اتریش که تقویت نازی در اروپا بود، کسی حرفی نمی زند و از نقش کثیف آنها بعد از جنگ جهانی دوم و شرکت مستقیم در جنگ سرد به راحتی می گذرند. امپریالیست انگلستان تا قبل از خاتمه جنگ جهانی دوم سرکرده امپریالیستها در جهان بود و جنایتی در جهان نیست که دست خون آلود آنها در دخالت در آن مشهود نبوده باشد.

این امپریالیست مبارزه مردم ایرلند را سرکوب کرده و ایرلند را بخشی از خاک خویش به حساب می آورد. از رشد سرمایه داری در انگلستان صحبت می شود، از اختراع ماشین بخار و ساختن قطار و توسعه صنعتی انگلستان، صنایع فلزکاری و نساجی سخن می رود، ولی از استثمار شدید طبقه کارگر و وضع وخیم طبقه کارگر انگلستان و مبارزات عظیم کارگری و جنبش چارتیستها و اقامت کارل مارکس در لندن سخنی در میان نیست. توگویی فراموش کرده اند که لیورپول با دست بردگان سیاهپوست آفریقا ساخته شده است. فراموش کرده اند که نظام سرمایه داری انگلستان بر دوش طبقه کارگر انگلستان و محصول کار و دسترنج مردم بوده است. فراموش کرده اند که رفاه انگلستان بر دریائی از خون مردم جهان و غارت نفت ایران استوار بوده است. آنچه ما در زیر می گوئیم تاریخی است که به نمایش نمی گذارند. ولی تاریخ واقعی انگلستان است. تاریخ زندگی کسانی هست که انگلستان را بنا نهاده اند.

"طبقه زحمتکش در اینجا ۷۸ درصد تمام جمعیت را (حدود ۳۰۰ هزار نفر) تشکیل می دهد، و در محله های سکونت دارد، که از نقطه نظر فقر و نفرت انگیزی حتی از پست ترین لانه های "سن جیلز" و "وایت چپیل" محله های تیره روز "دابلین" و کوچه های کج و معوج "ادینبورگ" بدترند. تعداد این محلات در مرکز شهر بسیار است. در جنوب "تران گیت"، در قلب بازار نمک، در "کالتون" در جوار شاهراه و غیره، سربگمهای بی پایان کوچه های تنگ و یا کج و معوج که در هر قدم حیاط یا کوچه بن بستنی به آنها باز می شود که خانه های بلند، با تهویه بد، بدون آب و در حال خرابی را در بر می گیرند، خانه ها مملو از ساکنین است، سه یا چهار خانواده به سهولت ۲۰ نفر - در یک طبقه سکونت دارند. و گاه به یک طبقه به عنوان خوابگاه کرایه داده می شود، بطوریکه در هر اتاق ۱۵ تا ۲۰ نفر، نمی خواهم بگویم کنار هم جای گرفته اند، بلکه بهتر است بگویم روی هم تلنبار شده اند. این محلات در برگزیده بینواترین، منحصرترین و بی ارزش ترین بخش جمعیت است و باید منشاء همه آن تب های واگیر و دهشتناکی دانسته شوند، که از اینجا تباهی را به سراسر "گلاسکو" می پراکنند".

بشنویم که "جی. سی. سیمونز مامور دولتی بررسی وضع دستبافان، این محلات را چگونه توصیف می کند"

"من بدترین صور فقر را چه در اینجا و چه در اروپای ببری دیده ام. ولی پیش از آنکه کوچه های کج و معوج گلاسکو را ببینم گمان نمی کردم، که اینهمه جنایت، فقر و بیماری می تواند در یک کشور متمدن وجود داشته باشد. در خوابگاه ها عمومی درجه پائین ده، دوازده و گاه بیست نفر از هر دو جنس و از هر سنی، در درجات مختلف برهنگی، در هم برهم کف اطاق خوابیده اند. این مساکن چنان کثیف، مرطوب و خرابند، که هیچ انسانی مایل به نگاهداری اسبش هم در آنها نیست." (وضع طبقه کارگر در انگلستان صفحات ۴۹ تا ۵۱ نوشته فریدریش انگلس چاپ لایپزیگ ۱۸۴۵).

و یا در جای دیگر می آید:

"... بگذار به زبان ساده بگویم: کارگر حقوقا و عملا برده ی طبقه دارای مالکیت، بورژوازی، می باشد. آنچنان برده اوست که چون یک کالا به فروش می رسد، چون یک کالا بهایش بالا می رود و سقوط می کند. اگر تقاضا برای کارگران افزایش یابد، در این صورت بهای کارگران هم بیشتر می شود. و اگر سقوط کند در این صورت بهای آنها هم کاهش می یابد، و اگر آنقدر سقوط کند که تعدادی از کارگران غیر قابل فروش شده و "در انبار بمانند"، در این صورت روی دست می مانند، ولی از آنجا که این برایشان نان و آب نمی شود پس از گرسنگی می میرند، زیرا به زبان اقتصاددانان سخن بگوئیم، هزینه هائی که به مصرف نگاهداری آنها می رسد خود را "تجدید تولید" نخواهند کرد، پول بدور ریخته خواهند بود و هیچ آدمی سرمایه خود را به این کار اختصاص نمی دهد، و تا اینجا آقای "مالتوس" با تئوری جمعیت خود کاملا حق دارد. کل تفاوت با برده داری کهن و بی پرده صرفا در این است، که کارگر امروز ظاهرا آزاد است، زیرا که بیکباره به فروش نمی رسد، بلکه تکه تکه، برای یک روز، برای یک سال، زیرا که مالکی او را به مالک دیگر نمی فروشد، بلکه او خود مجبور به فروش اینسان خود است، چرا که نه برده یک نفر، بلکه برده تمام طبقه ی دارای مالکیت می باشد. برای وی جان مطلب یکی است، و اگر این ظاهر آزادی باید که برخی آزادیهای واقعی به او بدهد، ولی این عیب را دارد، که هیچ بشری معاش وی را تضمین نمی کند. و آقای او بورژوازی، هرگاه نفعی در اشتغال وجود او نداشته باشد، می تواند بدورش بیاندازد و بدست مرگ گرسنگی بسپارد. وضع بورژوازی بالعکس در چنین ترتیبی به مراتب بهتر از زمان برده داری کهن است. او می تواند آدمهایش را هر وقت که بخواهد بیرون کند، بی آنکه بدین وسیله سرمایه گذارده شده ای را از دست

بدهد. و همانطور که "آدم اسمیت" به منظور دلداری برایش محاسبه می کند، کار اصولاً ارزانتر از آن برایش تمام می شود که توسط بردگان میسر می بود... (وضع طبقه کارگر در انگلستان صفحات ۷۷، ۷۸ نوشته فریدریش انگلس چاپ لایبزیگ ۱۸۴۵).

در فیلم گشایش المپیک لندن سکوت می شود که نخستین جنبش کارگری در انگلستان بنام "جنبش چارتریس" بوجود آمد، جنبشی که بدنیاال تحقق منشوری بود که از حقوق مردم و بویژه کارگران دفاع کند. طبقه حاکمه انگلستان مخالف شرکت کارگران و مردم در سرنوشت خویش بود. جنبش چارتریسها خواستار آن بود که: حق رأی همگانی برای همه مردان بالغ، از لحاظ عقلانی سالم و فاقد سوء پیشینه جنایی به رسمیت شناخته شود. آنها در خواست می کردند که هر ساله انتخابات آزاد برای انتخاب نمایندگان انجام پذیرد و برای آنکه تهیدستان نیز بتوانند خود را نامزد انتخاباتی بکنند به نمایندگان ملت حقوق پرداخت شود. بورژواها که متمکن بودند طبیعتاً به این حقوق نیاز نداشتند و می خواستند از حضور نمایندگان مردم در مجلس جلوگیری کنند. آنها طلب می کردند که رای گیری باید به صورت مخفی انجام شود تا راه را بر فشار و رشوه و تهدید بورژوازی ببندند. آنها می خواستند که حوزه های انتخاباتی مساوی باشند، تا نمایندگی برابر تضمین شود، و خواهان آن بودند تا قانونی که حق نامزد شدن برای مجلس را مشروط به داشتن ۳۰۰ پوند ملک غیرمنقول می کند، ملغی شود، تا همه افراد صاحب رأی امکان داشته باشند، خود را نامزد انتخاباتی معرفی نمایند. بورژوازی بریتانیا نه تنها به زنان حق رای نمی داد، بلکه این حقوق را از مردان نیز سلب کرده بود. تنها آن کسی حق رای داشت، که پول داشت.

در نمایشنامه المپیک تاریخ انگلستان، به مبارزه طبقه کارگر، که سرانجام در اثر مبارزه خود، این خواستها را با خون و جان خویش به طبقه بورژوازی بریتانیا تحمیل کرد، کوچکترین اشاره ای نمی شود و تنها بطور ضمنی و برای خالی نبودن عریضه و تظاهر به احترام به حقوق دموکراتیک، از مبارزه زنان برای تساوی حقوقشان، که امروز طرحش بُرد سیاسی دارد، صحبت می شود. آنها چنین جلوه می دهند که گویا در انگلستان خواست تساوی حقوق و تحقق آن پا گرفته و این دستاورد بورژوازی انگلستان است. زنان انگلیس در تمام دوران مبارزه چارتریسها موفق نشدند به حقوق خود دست پیدا کنند و تنها بعد از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و قدرت گرفتن کمونیستها در سراسر جهان سرمایه داری، بورژواها از ترسشان از مقاومت دست برداشتند و در بسیاری ممالک اروپائی به این خواست کمونیستها تن در دادند. تساوی حقوق زنان علیرغم مقاومت بورژواها از مرد و زن گرفته متحقق شد و نه با حمايت آنها. آنها امروز مصلحت را در دروغگوئی می بینند تا مقاصد سیاسی روز خود را به پیش ببرند. آنها که برای حقوق ملتها ارزشی قایل نیستند، بیکباره هوادار تساوی حقوق زنان در همه ممالک مسلمان شده اند. کسب حقوق مساوی زن و مرد در انگلستان محصول مبارزه زنان بریتانیا و دستاورد بزرگ کمونیستها و انقلاب کبیر اکتبر شوروی است و این حقیقت تاریخی را نمایش تبلیغاتی المپیک لندن جعل کرده و طوری جلوه می دهد که گویا فقدان این حقوق ناشی از مقاومت ارتجاع حاکم بریتانیا نبوده است.

در این نمایش تبلیغاتی، با نادیده گرفتن جنبش عظیم کارگری برای تحقق حقوق دموکراتیک و سوسیالیستی در انگلستان، به چند دهه اخیر می رسیم که بجای "رابین هود" قهرمان عدالت طلب و نماد مبارزه ضد فئودالی در انگلستان، بیکباره "جیمز باند"، به عنوان نماد ایدئولوژی استعمارگران انگلیسی برای قدرت نمائی در جنگ سرد به میدان می آید. "جیمز باند" نماینده نژادپرستی و آدم کشی و تحقیر انسانها و ملتها و برتری طلبی بورژوازی نژادپرست آنگلساکسون است، که خود را هنوز آقای جهان جا می زند. یک "قهرمان" همه فن حریف که یک تنه، کار همه دشمنان "بشریت" را با تصمیمات شخصی و خودسری می سازد، وی هم نقش داور و هم پاسدار و هم دادگاه را بازی می کند. وی به عنوان فردی روئین تن، و شکست ناپذیر، باید نماد روئین تنی آنگلساکسونها باشد و افکار عمومی جهان را، آماده پذیرائی این "برتریت" بنماید. وی هم کودتا می کند و هم انقلاب و هم از انقلاب و کودتا جلو می گیرد. روزی روسها و روز دیگر چینی ها و آلبانی ها و حالا هم مسلمانها را از سر راه بر می دارد. وی لولو و نماد قدرقدرتی امپریالیستها برای تضعیف روحیه مردم است. وی نماینده منش فردی و خودپرستی و تبلیغ زندگی هپروتی و غیر واقعی است. وی نقش مهمی در کسب مدال طلای المپیک لندن بدوش می کشد.

"جیمز باند" به همه القاء می کند، استعمار، حامیان شکست ناپذیری دارد که زور توده ها به وی نمی رسد. "جیمز باند" که زنان وسیله شهوترانی وی بوده و وی در تمام طول ایفای نقشش به تحقیر آنها و انسانها مشغول است، باید سرمشق نسل جوان ومایه عبرت و ترس همه دنیا باشد. "جیمز باند" نقش مهمی در جنگ روانی و شستشوی مغزی و مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستها بازی می کند. سینمای آنها مملو است از "سوپر من"، "صاعقه" و "جیمز باند"ها. داستانهای هاری پوتر جای رابین هود را می گیرد و سخنی از نویسندگان مترقی و انقلابی انگلیس در میان نیست. این نمایشی است که برای المپیک ساخته و پرداخته بودند و باید به همه بینندگان ورزش مغزی دهد و مغزشان را شستو کند. مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژیک در متن ورزش صورت می گیرد و این مبارزه هم یک مبارزه طبقاتی است و تنها از این منظر کمونیستها باید به امر ورزش و نقش آن در زندگی توده های مردم بنگرند. ورزش در خدمت تبلیغات و تجارت و برده کردن انسانها در غالب گلائیاتورهای جدید و یا ورزش با جنبه عمومی برای سلامت و حفظ سلامت و شادابی جامعه، ورزش در خدمت دوستی ملتها و انسانها.

## حزب کار ایران (توفان)

۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)